مدیریت شهری
شماره ۳۸ بهار ۹۴
No.38 Spring 2015
۳۳۳-۳۴۶
زمان دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۳/۴ زمان پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۲/۱

ساختار و پیکرۀ شهر در شعر معاصر

صدیقه سلیمانی* – استادیار دانشگاه پیام نور واحد گرمسار، سمنان، ایران.
یوسف عالی عباس‌آباد - استادیار دانشگاه پیام نور واحد سمنان، سمنان، ایران.

چکیده
موضوع مقاله ساختار و پیکرۀ شهر در شعر معاصر است. پژوهش در پی جواب دادن به این سؤال است که شهر در اندیشۀ شاعران معاصر چه کارکردی دارد. در واقع مساله این است که در تدوین و سرایش شعر در دوران معاصر چه رویکرد یا نگاهی به شهر وجود داشته و یا دیدگاه حاکم بر اذهان شعرا و اندیشمندان حوزه ادب فارسی، چگونه تبیین شده و دارای چه مفاهیمی است. فرضیه بر این است که شاعران بنا به وضعیت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی خاصی که داشته‌اند، تلقی های خاصی از آن داشته اند و اندیشه های خود را در قالب شهر ریخته و یا دست به تأسیس شهر و آرمانشهر زده اند. روش تحقیق پژوهش حاضر توصیفی- تحلیلی است و از ابزار گرداوری داده: مطالعات کتابخانه ای و اسنادی بهره برده است. در این پژوهش نیز با استفاده از روش تحلیل متن، ابتدا تمام مؤلفه-هایی که به نوعی با مبحث کتاب ارتباط داشتند، به عنوان داده های متن گردآوری، سپس به تحلیل آنها پرداخته شد. در پایان رویه های حکام بر شعر دوران معاصر را از شهر و مفهوم آن، به اختصار اشاره شده است.

واژگان کلیدی: شعر معاصر، ساختار، پیکره، شهر.

Structure and body of city in contemporary poetry

Abstract
Subject of the paper is structure of city in contemporary poetry. The study sought to answer the question of what the contemporary poets thought functions. It is hypothesized that the poets of the political situation, social, cultural, have certain items that are special And his thoughts poured into the city or to have founded the city and Utopia. The research method is descriptive - analytical research and data collection tools: library studies and documents have benefited. In this study, also using text analysis method, first of all components that were associated in some way with the subject of books as text, data collection, and analysis were investigated. Procedures governing the contemporary poetry of the city and its concept are described briefly.

Keywords: poetry, architecture, figure, city.

* نویسنده مسئول مکاتبات، شماره تماس: ۰۹۱۲۸۳۶۱۰۶۵، رایانامه: yosef_aali@yahoo.com

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-03]

مقدمه

تاریخ معاصر ایران، از پرجنب و جوش‌ترین و پرحادثه‌ترین‌دوره‌هایی است که ایرانیان تجربه کرده‌اند. بیشتر کتاب‌های تاریخی و جامعه‌شناسی (در ابعاد سیاسی، جامعه‌شناسی و فردی) به نحوی به این مسئله اشاره کرده‌اند و یا دراصل برخاسته از چنین‌دورانی هستند. شعر معاصر که آیینهٔ تمام‌نمایی از آرزوها، خواسته‌ها، خیزش‌ها، تفکرها و مسایلی از این دست است، یکی از مهم‌ترین‌منابع برای مطالعه دربارهٔ تاریخ معاصر و اتفاقاتی است که در آن افتاده است. این اتفاقات بسیارمهم هستند. مباحثی که در جامعه‌شناسی و سیاست اروپا مانند: ملت، وطن، سیاست، اجتماع، دفاع، و ... مدار و مرکز بحث و نقّادی است در شعر ایرانی نیز به کار رفته، مضاف بر اینکه به ریزترین و در عین حال مهم‌ترین‌زیرمجموعه‌های تاریخ و فرهنگ کهن و جدید ایران نیز عطف توجه شده است. دلیل کاربرد وسیع این‌گونه مباحث و نظریه‌ها بیشتر به «زمان» مربوط می‌شود، یعنی تاریخ معاصر ایران در زمانی است که منعکس‌کنندهٔ مسایل خاص هویت‌بخش بوده است. در هنگام بحث از مطالب تاریخی، سیاسی و فرهنگی و یا زبانی در کتاب، توضیح‌های بیشتری در این زمینه داده شده است. زمانی که شعر معاصر ایرانی را بررسی می‌کنیم در شعر بعضی از شاعران به وسعت و اهمیت مطلق این مباحث پی‌می‌بریم. به عبارت دیگر، آن شاعران با قدرت شاعری و تعهدهای اجتماعی و فردی خود، مسایل و مشکلات سرزمینی را طرح می‌کنند و یا درگیرودار مسایل و مشکلاتی هستند که در سطح جهان با عنوان کلی «هویت ملی» به کار برده می‌شود. این مسئله به شاعران محدودی اختصاص ندارد؛ ولی در شعرهای نیما یوشیج، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، محمدرضا شفیعی کدکنی، منوچهر آتشی و تا حدود زیادی سهراب سپهری وجود دارد. همچنین طعن‌ها یا آیرونی‌هایی که در شعر این شاعران به کار رفته، بسیار جای تأمل دارد و دارای مفاهیم سیاسی، اجتماعی ـ انسانی و ملّی است.

هر شاعری که سخن گوی زمان خویش بوده است دربارهٔ مسایل موجود به صورت‌های گوناگون اظهار نظر کرده است. گاه خشم و نفرت خود را نشان داده، گاه هم‌نوا و هم‌آوا با حوادث تاریخی گریسته و با طبیعت و روزگار و مردم همدلی کرده است. یکی از مواردی که در این زمینه و در این گونه جستارها چشم و هوش خواننده را به خود جلب می کند، «شهر» و هویت آن در شعر معاصر است. در شعر که منطق کلامی خاصی دارد و بنا به اظهار نظر بسیاری از صاحب‌نظران، نتیجهٔ انتزاع، خَلِش ذهنی و تخیل انسان است، «شهر» چگونه ترسیم شده است. بدیهی است با مطالعهٔ تمام ابعاد شعر، پیکرهٔ شهر به نیکی ترسیم می‌شود. اینکه چه بخش‌ها و چه وجه‌هایی دارد. در چه مفاهیمی به کار رفته است. آیا «شهر»، نتیجهٔ انتزاع است یا همان شهری است که شاعر در آن زندگی می کرده و به دلیل مسایل خاص، آن را در ذهن و زبان خود ترسیم کرده است.

مواد و روشها

یکی از روش‌هایی که امروزه در تحقیقات علوم گوناگون، مخصوصاً علوم انسانی به کار گرفته می‌شود و ابزار نسبتاً کارآمدی در مطالعات به شمار می‌رود، روش تحلیل محتوایی (Content Analysis) است. در این روش، پژوهشگر، با استفاده از مطالعه و ابزارهای کمکی آن، به داده‌هایی از یک‌متن دست می‌یابد تا با استفاده از آنها، به اثبات یا ردّ فرضیات خود بپردازد. در این پژوهش نیز با استفاده از روش تحلیل متن، ابتدا تمام مؤلفه‌هایی که به نوعی با مبحث کتاب ارتباط داشتند، به عنوان داده‌های متن گردآوری، سپس به تحلیل آنها پرداخته شد. این داده‌ها به دوصورت مورد استفاده قرار گرفته‌اند: یا به صورت مستقیم؛ که در این حالت، به صورت صریح و مستقیم به موضوع پژوهش ارتباط داشته‌اند و یا به صورت غیر مستقیم؛ که در این حالت، داده‌ها تحلیل و تأویل شده و به کار گرفته شده‌اند. صورت اول همان واژگان، اصطلاحات، ترکیب‌ها و تصویرهای

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-03]

بدیع شعری، ترکیب‌ها و تصویرهایی است که شاعر ساخته و در برخی از موارد آنها را نماد یا سمبل چیزی قرار داده یا با استفاده از فرهنگ جهان (مانند مسایل مربوط به مسیحیت، موسیقی غربی و اسطوره‌های یونانی و مسایل مربوط به عرفان و آیین بودایی) مقصود خود را در ورای ابهام و ایهام شاعرانه ذکر کرده است. صورت دوم، که احتیاج به تحلیل بسیارزیادی داشته، استخراج نمادها، سمبل‌ها و یا ایماژهایی است که شاعر در زمانی اقدام به سرودن شعر کرده است که روشن‌تر از آن نمی‌توانسته است سخن گوید. در این‌صورت شاعر از نمادهای رایج و مصطلح استفاده نمی‌کرده؛ بلکه خود با استفاده از زبان فارسی و توانایی بالقوهٔ آن، «نمادسازی» می‌کرده است.

مبانی نظری و بیان یافته ها

شعر معاصر بنا به توان و ظرفیتی که می توانست در گذر تاریخ داشته باشد، آیینه ای تمام نما از تاریخ ایران و جهان است. هرشاعری به علت جریان شعری که بدان بازبسته است ـ مانند سمبولیسم اجتماعی در اشعار اخوان ثالث، شفیعی کدکنی، فروغ فرخزاد، یا شعر ناب که تأسیس آن به دست منوچهر آتشی بود، یا حجم گرایی که یدالله رؤیایی مرشد آن محسوب می شود ـ افکار خود را در شکل و شمایل شاعرانه مطرح کرده است. یکی از مفهومی-ترین رویکردهای شاعران به «شهر» اشاره به شهرهایی است که در گذر تاریخ از اهمیت خاصی برخوردار بوده اند. هنگام بررسی آن، میزان تشخّص این نوع شهرها مشخص می شود.

۱. شهرهایی که باستانی اند:

«شاور». نام رودخانه‌ای در شوش دانیال است. فریدون توللی، مدت‌ها به حفاری و ناظر حفاری‌های این شهر باستانی بوده است. فریدون توللی، در سال ۱۲۹۸ در شیراز به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۰، پس از اخذ لیسانس به شیراز بازگشت و در ادارهٔ فرهنگ فارس (آموزش و پرورش) در امور باستان‌شناسی به کار اشتغال ورزید. در سال ۱۳۲۵ به ادارهٔ کل باستان‌شناسی تهران منتقل شد و مأموریت نظارت بر کاوش‌هاش شوش تحت ریاست پرفسور گریشمن فرانسوی را دریافت کرد. در بهمن همین سال، قطعهٔ «باستان‌شناسی» را با توجه به اندیشهٔ شعر نیمایوشیج سرود (رک، پرهام: امید در کام نومیدی ۳۱- ۷۶).

«مقبرهٔ دانیال». دانیال یکی از انبیای بنی‌اسرائیل است. از وی اطلاعات چندانی در دست نیست. در سال سوم سلطنت یهویاقیم (در سال ۶۰۵ ق. م) به بابل به دربار نبوکد نصر به اسارت برده شد و کلدانیان او را بلطشصر موسوم نمودند و وی بر علوم کلدانیان واقف گردید و در حکمت بر آنان فزونی یافت. در دورهٔ کورش نیز مورد لطف او بود. پس از استیلای ایرانیان بر بابل، داریوش، دانیال را وزارت داد و بعد به سبب سعایت حاسدان و پایداری در دین خود به کنام شیرها افکنده شد؛ اما به طریق معجزه‌آسایی رهایی یافت. دانیال در عهد عتیق نام دومین‌پسر داود است که مادرش ابیجایل بود و در کتاب دوم سموئیل به نام گیلاب خوانده شده است. گفته می‌شود که مدفن دانیال در شهر شوش خوزستان است. گویند در زمان خلافت عمر، بقایای جسد دانیال از شوش به کنار رود شاوور، مجاور تپه‌های تاریخی شوش، منتقل شد. (رک، مصاحب: دایرةالمعارف فارسی ۹۵۴)

آن شب ز دشت باختران، باد بی‌درنگ / می‌کوفت گرم و چیره بر آن قلعهٔ بلند/ وز بقعه بر کرانهٔ شااور دیرسال/ فانوس دانیال/ با لرزشی نژند/ می‌تافت بر سپیدی مهتاب نیم‌رنگ (توللی، رها، ص ۱۸۶-۱۸۷).

«شوش». اخوان به شکوه و شوکت آن اشاره کرده است:

شوش را، این شهره شهر باستان را با همه شوکت/ چون نگینی پرتلألو، دیده بر انگشتر مغرب/ این اتاقه اورمزدی، تاج هفت امشاسپندی را (اخوان، سواحلی ۹۷).

«استخر». در منابع اسلامی به صورت «اسطخر»

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-03]

و «اصطخر» نیز نوشته می‌شود، شهر قدیم فارس بود که ویرانه‌های آن در ۷ کیلومتری غرب تخت جمشید در درهٔ رود پلوار، کنار راه شیراز و اصفهان موجود است. در روایات ایرانی، بنای استخر و تخت جمشید به شاهان اساطیری چون هوشنگ و جمشید و کیخسرو نسبت داده شده است و حتی گفته‌اند که سلیمان به کمک اخبه، این شهر را بنا نهاد؛ ولی ظاهراً استخر پس از خراب شدن تخت جمشید به دست اسکندر مقدونی ساخته شد و از شهرهای عمدهٔ فارس گردید و شاهان ساسانی از این شهر برخاستند. معبد اناهید در این شهر قرار داشت و در دورهٔ ساسانیان مرکز دینی و سیاسی ایران بود. از بناهای تاریخی استخر، علاوه بر تخت جمشید، می‌توان از نقش رجب و نقش رستم نام برد. در کاوش‌های باستان‌شناسی، آثار هخامنشی و ساسانی، نیز ظروف اسلامی در آن ناحیه به دست آمده است (مصاحب، دایرةالمعارف فارسی ۱۲۶).

در شعر آتشی، به استخر و اهمیت باستانی آن و پدیدهٔ قاچاق آثار ایرانی اشاره شده است:

شهر شکست‌خورده زیر چکمهٔ فاتح الفاتحه!/ پیروزیان امروز/ و دختران «فیروزان ها»/ دوشیزگان دیروز/ در کوچه‌ها رها/ و در جوال شترها/ خاک خرابه‌های دارا/ دستِ بریدهٔ شاپور/ و بیستون مکتوب/ در سامسونیت قاچاقچی‌ها/ و استخر و شوش هم/ در برگ کوچک چکی فکس شد به/ آن طرف دنیا/ «آه ای اهورا!»/ ایمن بدار سرزمین مرا از دروج! (آتشی، مجموعه اشعار ۱۳۲۲- ۱۳۲۳)

«قادسیه». نام محلی است در پانزده فرسنگی شهر کوفه که در سال ۱۴ هجری قمری، برابر با ۶۳۶ میلادی در آن محل بین سپاه ایران به فرماندهی رستم فرخزاد و سپاه اعراب به فرماندهی سعد بن وقاص، جنگی درگرفت که چهارروز به طول کشید. در این جنگ، رستم فرخزاد به دست عربی به نام هلال بن علقمه کشته شد و درفش معروف کاویان به دست اعراب افتاد. پس از این جنگ، تمام ایران به دست اعراب افتاد. سپهری، فتح قادسیه را یکی از موارد «بدی» و کفر و یکی از علایم ظهور منجی، دانسته است:

ولی هنوز کسی ایستاده زیر درخت/ ولی هنوز سواری است پشت بارهٔ شهر/ که وزن خواب خوش فتح قادسیه/ به دوش پلک تر اوست. (سپهری، هشت کتاب ۳۲۲)

«ایرانشهر». (= کشور ایران) به معنی سرزمین آزادگان است. ایر، در لغت به معنی آزاده و نسبت به آن ایران است. ایرانیان باستان به سرزمین اصلی و نخستین خویش «ایران‌ویج» یا «ایران‌ویچ» می‌گفتند. در شاهنامه، «شهر» دقیقاً به معنی «کشور» امروزی به کار رفته است:

تیر آرش را سوارانی که می‌راندند بر جیحون،/ به دیگر نیمروزی از پی آن روز/ نشسته بر تناورساق گردویی فرودیدند/ و آنجا را از آن پس مرز ایران شهر و توران بازنامیدند (کسرایی، مجموعه شهرها ۷۶)

آه!/ دیگر اکنون آن عمادِ تکیه و امیّد ایرانشهر/ شیرمردِ عرصهٔ ناوردهای هول،/ گرد کُند اومذ/ پور زالِ زر، جهان‌پَهلو/ ... (اخوان، سه کتاب ۸۱)

با صدای نالهٔ زنجیرها از خویش می‌پرسیم/ فاتح این هفت‌خوان سهمگین قرن آیا کیست؟/ از کدامین مرز ایرانشهر آیا رایت افرازد؟ (شفیعی کدکنی، آیینه‌ای برای صداها ۱۱۸)

«سمنگان». یکی از شهرهای خراسان بزرگ و ناحیهٔ تخارستان بود. رستم برای یافتنِ رخش که به شهر سمنگان می‌رود. با تهمینه دختر شاه سمنگان ازدواج می‌کند. سهراب حاصل این ازدواج است:

رستم کجا و شهر سمنگان کجا؟!/ نیروی چیست این/ کو را چنین به سوی شبستان ما کشد! (کسرایی: مجموعه شعرها ۶۲۴)

کسرایی شاعر سیاسی و کمونیست بود. دنبال مرام، ایده و امید توده‌ای ها بود. از طرح شهر سمنگان، رستم و رفتنش به آن شهر و به دنیاآمدن سهراب، ایده‌های ایدئولوژیکی و حزبی را دنبال می‌کرد. او همواره به «امید به آینده» و گشایشی که نتیجهٔ تلاش و کوشش انسان هاست، اعتقاد فراوان داشت.

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-03]

یادآوری می شود که «امید» و «کار» از مؤلفه های اصلی توده ای ها بوده است.

«جندیشاپور». شهری در بین شوشتر و دزفول. در زمان ساسانیان از اهمیت فراوانی برخوردار بوده است. جندی‌شاپور، کرسیِ خوزستان بود و تا زمان منصور، خلیفهٔ عباسی مدرسهٔ پزشکی بزرگ آن که بختیشوع، پزشک نصرانی، آن را تأسیس کرده بود، شهرت داشت:

باورت نیست؟/ بیا و بنگر/ گـــــز نزدیک همی ترسی، بنگر از دور/ پوست آکنده به کاه/ اندر باد/ روی دروازهٔ جندیشاپور/ پیکر مانی/ زندیق بزرگ/ آن پیام‌آور زیبایی و نور. (شفیعی‌کدکنی: هزارهٔ دوم آهوی کوهی ۵۰)

«ارگ بم». قلعهٔ باستانی شهرستان بم بود. بَم (از شهرهای استان کرمان است)، در دورهٔ ساسانیان ساخته شده و از همان دوره دارای اهمیت سوق‌الجیشی و بازرگانی بوده است. قلعهٔ آن در قرن ۴ ه. ق معتبر و سدّی در مقابل مهاجمان شرقی بود. در سال ۱۱۳۱ ه. ق محمود افغان بم را گرفت؛ ولی به سبب شورشی که در قندهار رخ داد، آن را رها کرد. در سال ۱۱۳۴ ه. ق دیگر بار آن را تصرف کرد و شهر تا ۱۱۴۲- ۱۱۴۳ که نادرشاه افشار قدرت افاغنه را درهم شکست در دست آنان ماند. نادرشاه بر استحکامات آن افزود. در همین شهر بود که آقامحمدخان قاجار لطفعلی‌خان زند را در سال ۱۲۱۰ ه. ق دستگیر کرد و به یادگار پیروزی خود، مناره‌ای از کله‌های ۶۰۰ تن از مخالفان خود برافراشت. ارگ بم، کهن‌ترین‌باروی خشتی جهان بود که در سال ۱۳۸۲ شمسی، در ساعت ۵ صبح، روز ۵ دی ماه، بر اثر زلزلهٔ ۶/۵ ریشتری، درهم فروریخت و قسمت‌های اعظم آن از میان رفت:

... اخبار این‌بار/ در ساعت شش‌واندی ریشترِ کیهانی/ چنان بلند و غران برخاست/ که خشت و سنگ پریدند از جا/ [در روز پنجِ ساعتِ پنجِ صبوح فصل سفیدِ ۸۲]/ البته/ بعد از سگان و اسبان/ و چشم‌های بستهٔ بیدار بازارگان/ و بانگ و بال‌بال تمام مرغان/و گفت: بام بلند بم فروریخت:/ بمب!/ باروها ـ وارونه ـ شدند:/ چاه/ نزدیک بهت قافله‌های طلسم‌شده در نیمه‌راه/و زیر گوش‌های دهان شده زیر آوار/ «هی‌های! هو، هوار!»/ و گفت، جن کوچک به جن بزرگ:/ که هیچ‌اتفاق تازه نیفتاده/ بم شد! .../ بی‌بم ایران و/ بی بام/ تاریخ نیز نصف سرش را از دست داد/ کیهان جایی که زلزله هرگز نیامده بود [گواه: ارگ بم= دوهزارسال محکم!]/ بر اشتباه نجومی تقویمش خط ترمز کشید/ چنانکه زلزله خط زد بم را/ و هزارهادواب و آدم را. (آتشی، مجموعه اشعار ۱۸۷۸- ۱۸۷۹)

«شهر سوخته». تپه‌های متعددی به مساحت دوکیلومتر نزدیک زاهدان به زابل، بین آبادی تاسوکی و دوراهی زاهدان به مشهد. مشتمل بر آثار و ابنیهٔ مدفون در سفال‌های ادوار ماقبل تاریخ است. در شعر آتشی، تشبیه، خرابه‌های بم، به شهر سوخته، شدت و هولناکی زلزله است که چنان همه‌چیز را نابود کرده که انگار خرابه‌های ماقبل تاریخ است:

خرابه؟ نه! کمتر/ ـ خیلی کم/ کم/ کم/ بم/تا:/ مانند باستانگی جیرفت و شهر سوخته/ فردا/ پس‌فردا/ ربیل شود خاکش/ در جستجوی سفالی فرسوده (همان، ۱۸۸۱).

شهر پدیده‌ای است که به سبب رشد جمعیت آن، نیاز به امکانات و وسیع شدن دایرهٔ رفاه و ترقی، دارای پیکرهٔ خاصی است. تمام بندبندِ این پیکره نیازمند مدرنیسم و گاهی جهانی شدن است. انسان شهری خواهان مدرنیته و تمام ارکان آن است. به این سبب در ابتدا مدرنیسم و مراتب آن بسیار خوب و متابع خواست و نیاز انسان به نظر می رسد. در جوامعی که گام به گام به سمت و سوی مدرنیسم رفته اند، این مسئله تا حدّی به همین گونه است، یعنی تفاوت چندانی با خواست درونی و امیال بشری ندارد؛ بلکه تماماً در جهت برآوردن نیازهای آنان است؛ اما در جوامعی که به صورت ناگهانی و ناآشنا با اصول مدرنیسم و مهیانبودن بستری برای

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-03]

آن، دچار ازهم گسیختگی و ناهنجاری شده‌اند. در این موارد شهر، مدرنیته، افسارگسیختگی آن و تمام قوانین جاری با آن با ذات و نهاد درون بشری منافات دارد و انسان در این شهرها فطرت، منش و پاکی و آزادی را با زنجیرها و اسیری‌ها عوض کرده است. گاهی برای این گونه موارد، گریز از شهر و پناه بردن به روستا چارهٔ کار شده است. شاعران معاصر به این مسئلهٔ مهم و بنیادی رویکردهای مختلف و متفاوتی داشته‌اند.

۱. برخی از شاعران به صورت تئوری نیز با «شهر» و پدیدهٔ شهر عناد ورزیده‌اند. شاملو، انسان را شیطانی می‌داند که خدا را به زیر آورد و بر جهان و طبیعت مسلط شد:

انسان ـ شیطانی که خدا را به زیر آورد، جهان را به بند کشید و زندان‌ها را درهم شکست! کوه‌ها را درید، دریاها را شکست، آتش‌ها را نوشید و آب‌ها را خاکستر کرد! (شاملو، مجموعه آثار ۲۷۲)

اخوان شهر را ظهور جهان مدرن معاصر می‌داند: «اخوان شهر را به عنوان الگوی اساطیری زمان ما و تمدن سودجویانهٔ کنونی، مورد انتقاد قرار می‌دهد. و مقایسهٔ پنداشت حماسی خویش و اسطورهٔ بری از حماسهٔ شهر، در طنزی گزنده، این پرستندگان سوداگر را به خدای پرفتوحشان سوگند می‌دهد که یک‌چند شهر فتح شده را به آن گذشته ستودنی بازگردانند؛ اما اخوان به خوبی می‌داند که این فاتحان غاصب، به هیچ‌وجه خیال بازگشت از متصرفاتی را که به یمن شبیخون پیروزشان به دست آورده‌اند، ندارند. از آن رو، در روند آن تقابل جوانمردانهٔ حماسی، پهلوانان اساطیرش را به نبرد این شهر [نشینان] می‌فرستد.» (رشیدیان، بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی ۱۱۲-۱۱۳):

بیایید آی مردم! با شما هستم/ شما سوداگران و فاتحان شهر من/ اکنون شده شهر شما، ناچار/ درین تنگ غروب تارکه خرد و خسته جان برگشته‌اید از کارتان،/ پیکار نفرت بار در بازار/ خطابی با شما دارم/ خطابی روستایی-وار/ ازینجا، از فراز برج خود، این برج غربت، برج زهر مار .../ دگر می خواهم از این مکمن وحشت فرودآیم/ ... (اخوان، سه کتاب ۳۱)

مشیری شعری به نام «شهر» دارد. (رک، مشیری، بازتاب نفس صبحدمان ۱۵۵۹-۱۵۶۱) «شعر قصیده‌وار «شهر» که نام کتاب «تا صبح تابناک اهورایی» از مصراع نخستین آن گرفته شده است، غم‌نامهٔ خردمندان است.

بافت توصیفی شهر در تصویرهای دوپارهٔ خود، نگاه دوگانه پندار به محیط اجتماعی و بهتر بگوییم جامعهٔ شهری را با حسرت و دریغ نشان می‌دهد. یک سوی پرده «صبح تابناک اهورایی» همراه با کلمات درخشان و پرتلألویی نقاشی شده است و سوی دیگر رنگ خاکستری سرد و پنهان در جامعهٔ پر از تضاد، شعر غنایی حزن‌انگیزی را ساخته است.» (شاکری‌یکتا، آسمانی‌تر از نام خورشید ۶۱۹/۱)

قبرستان، در شعر «دیدار در شب» فروغ، سمبل شهر و جامعه است. (شمیسا: راهنمای ادبیات معاصر ۲۹۱):

چیزی نبوده‌ام/ و عشق و میل و نفرت و دردم را/ در غربت شبانهٔ قبرستان/ موشی به نام مرگ جویده است. (فروغ: دیوان اشعار ۳۷۰)

۲. شاعران معاصر در بعضی مواقع، «روستا» را نماد پاکی، صمیمیت و انسان‌دوستی قرار داده، راه نجات انسان را از بحران شهری در پناه‌بردن به روستا تشخیص داده‌اند:

سوز غریب مهاجر، در شعر «غریبانه» شاملو، استعاره از شهر و صنعت و مدرنیسم، در برابر پاکی و بکربودن روستاست:

دیری‌ست تا سوز غریب مهاجم/ پا سست کرده است/ و اکنون/ یال بلند یابویی تنها/ که در خلنگ‌زاران تیره/ به فریاد مرغی تنها/ گوش می‌جنباند/ جز از نسیم مهربان ولایت/ آشفته نمی‌شود (شاملو، مجموعه آثار ۷۳۱).

اسب تندیس، در شعر «گلگون‌سوار» آتشی، نماد شهر است. «شهر و زندگانی شهری برای آتشی،

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-03]

یک‌آغوش مهربان، یک جایگاه امن، یک اندام یا اندام‌وارهٔ ارگانیک بی‌شیله پیله و یا یک ساختار نژاده نیست. حتی در چشم او اکثریت اجتماع که در بدو ورود به شهر، سادگی روستایی داشته‌اند، اکنون در کشاکش زندگی و پا بر دوش هم گذاشتن برای صعود از نردبان مقام و ثروت، یک ساختار نارگانیک و دارای قیافه نامطبوع وصلهٔ ناجور و ناگریز دل‌آزارند.» (تمیمی، پلنگ درّهٔ دیزاشکن ۱۹۵-۱۹۷):

آن سوی تو/ در جنب و جوش میدان/ اسبی به بوی خصمی نامریی/ سم کوبید/ و سوی اسب یال افشان تندیس/ شیهه کشید (آتشی، مجموعه اشعار ۱۸۱).

۳. نمادهای شهر و بی رحمی مدرنیته

مزوّر یا شیطان در منظومهٔ «خانهٔ سریویلی» نیما، می‌تواند نماینده یا سمبل زندگی شهری یا جهان مدرن باشد. هرچند نیما شیطان را از شهریان می‌داند؛ آیا تنفر نیما از شهر و شهریان چنان است که آنان را شیطان می‌داند؟ امّا نیما نشان می‌دهد که گه‌گاه گریزی همه‌سویه از انسان‌ها به طور کلّی دارد. زیرا آنان را در چنبرهٔ یک-زندگی حیوانی می‌بیند، یعنی در اینجا افزون بر اینکه شیطان می‌تواند به نوعی سمبل شهر یا زندگی شهری باشد، نشان دهندهٔ حالتی از تناقض درونی شاعر هم می‌تواند باشد، یعنی چهرهٔ دیگر شخصیت شاعر، چهره‌ای که می‌تواند پلید باشد. به شکل شهر، که شاعر از آن بیزار است، نمود می‌یابد. (رک، فلکی، نگاهی به شعر نیما ۵۴- ۵۷):

آن مزوّر کرد با در آشنا چنگال و ناخن‌های خون‌آلود/ پس به چنگال و به ناخن کرد آغاز خراشیدن و آنچنان کاندر بلایی سخت می‌زیبد ... (نیما، مجموعه کامل اشعار ۲۴۶)

آسفالت خالص، استعاره از بی‌رحمیِ مدرنیته و جهانِ معاصر است:

اگرچه این گل/ سخن سرخ با من می‌گوید/ اگرچه این چنار/ با انگشتان سبز/ بهای یک‌معاشقه را اعلام می‌دارد/ و زبان‌ها می‌کشد/ این نارون پر از گنجشک/ من اما سراسر آسفالتِ خالصم/ و از شهری پر شده‌ام/ با اتوبان‌ها و خیابان‌ها و ماشین‌ها/ تا نوبت دیدار به چشمان گیجم بدهم/ اتوبوس‌ها و متروها پر از آدمیانند/ آدمیان بیش از آن‌ها پر از اتوبوس و مترو (همان، ۱۶۵۳).

الکل و افیون، ره‌آورد تمدن جدید بشری و آزادی افسار گسیخته است که تمام کشورهای جهان را از پیشرفته تا عقب‌افتاده در سیطرهٔ خود قرار داده است. در این شعر نگرانی شاعر از حکومت و سلطهٔ وحشت‌بارترین عناصر تمدن بر جهان و از بین بردن عواطف انسان‌ها، مطرح شده است:

دلا پوسید دنیا، خون مردان شد کثیف از الکل و افیون/ نخواهی جست دیگر دل، نخواهی دید دیگر خو ن

دلا گندید دیگر خون گرم زندگی در کوچه‌های شهر ... (آتشی، مجموعه اشعار ۳۴۴)

یادآوری می‌شود در شعر منوچهر آتشی مسئله قاچاق و قاچاقچی‌ها، به صورت گسترده بازتاب یافته است. به سبب آشنایی شاعر با محیط جنوب، مخصوصاً خلیج فارس که یکی از مبادی مهم قاچاق کالا، ارز، نفت، بنزین، انسان و ... است، این موضوع هم به صورت تصویرهای شاعرانه و غیر شاعرانه ذکر شده است:

چه سوت و کور است این دنیا!چه خانه های زشتی می سازند/ ـ امروزیان پیروز ـ/ بی دخمه ای برای موشی/ که نقب داشته باشد به گنج شهر زمرد/ و مهره ای بیاورد سوزان/ از سینه ریز «هلن»/ یا گردن گزیدهٔ کلوپاترا!/ شهر شکست خورده زیر چکمهٔ فاتح الفاتحه!/ پیروزیان امروز/ و دختران «فیروزان ها»/ ـ دوشیزگان دیروز ـ/ در کوچه ها رها/ و در جوال شترها/ خاک خرابه‌های دارا/ دست بریدهٔ شاپور/ و بیستون مکتوب/ در سامسونیت قاچاقچی‌ها/ (استخر و شوش هم/ در برگ کوچک «چکی»فکس شده به/ (آن طرف دنیا)/ «آه ای اهورا!»/ ایمن بدار سرزمین مرا از درّوج!» (همان، ۱۳۲۲- ۱۳۲۳).

زمین، پوسیده، مسموم از زباله های کیهانی ـ پوسیده و مکان امنی نیست./ اقاقی ها به قایق

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-03]

خمـــــــپاره، خودخواسـته به تبعیـد می روند/ و باغ ها و تالارهـای متروکشـان/ ویرانه هـای باسـتانی عصر دور «سـبزینه»اند/ ـ سـبزینه این عتیقهٔ کمیـاب که امروز/ مثـل دلار و مـارک در غرفه‌هـا و پیاده‌روهـا قاچـاق می‌شـود. (همـان، ۱۳۲۷)

از تمـام کوچه‌هـا کـه برگـردی/ بـه میدانـی روشـن خواهـی رسـید/ بـا قاچاق‌چی‌هایی/ که جمجمـه و ماه/ و سـر در شـهرها، در سـاک‌ها بـه قایق‌هـا می‌برنـد/ از بندرهـای مـا. (همـان، ۱۷۷۲)

۴. سـردرگمی انسـان در شـهر ـ جهـان ـ معاصـر؛ تعویـض آزادی و یله گـی انسـان در برابـر صنعـت کـه چـون مانعـی بـرای انسـان اشـت.

در شـعر آن غریب مغرور ...آتشـی سـردرگمی انسـان را در رودرویـی مدرنیـزم و عوارض مشـخص کرده اسـت. بیـن تصاویـر آن در محـور عمـودی هماهنگـی وجـود دارد. در شـعر گـــذشتهٔ فارسـی، تصاویر یک منظومه در هربیـت بـرای خـود مسـتقل بـود و غالباً بـه تصاویر بیـت دیگـر ربطـی نداشـت. در برخـی مـوارد، تصاویـر همچـون لایه هـای بـر روی هـم انباشـته‌ای بـود کـه هیچ هماهنگـی بیـن آنها نبود. شـفیعی کدکنی در این باره می گوید: «بررسـی شـعر فارسـی به روشـنی نشان می دهـد کـه محـور عمـودی خیـال، همـواره ضعیف و دور از خلـق و ابـداع بـوده اسـت و در عـوض شـاعران تـا توانسـته‌اند در محـور افقـی خیـال تصویرهـای تازه بـه وجـود آورده‌اند.» (شـفیعی کدکنی، صـور خیال در شـعر فارسی ۱۷۰)؛ اما در شـعر معاصر، سیر احساسات و عواطف شـاعر همانند سـیر تکاملی یک گیـاه از زمان کاشـت دانـه تـا گل-دادن آن اسـت. تصاویر از یک سـو هماهنـگ بـا مراحـل سـیر احساسـات و عواطـف و از سـوی دیگـر هماهنـگ بـا یکدیگر ایجـاد می شـود. در شـعر معاصـر هرتصویـر، مکمـل تصویر پیشـین اسـت و جمـع تصاویـر ماننـد نقـش کامـل قالـی اسـت که از مجـــموع نقش هـای کوچک و جزئی شـکل می گیرد. ایـن شـعر آتشـی گویـای این مطلب اسـت:

بـاز آن غریـب مغـرور/ در ایـن غـروب پرغوغا/ با اسـب در خیابان هـای پرهـای و هـوی شـهر/ پیـدا شـد./ در چـــاراره ـ بـاز/ از چـراغ قرمـز/ بگذشـت/ و اسـبش/ از سـوت پاسـبان/ و بـوق پـردوام ماشـین ها/ رم کـرد./ او/ مغـرور/ در رکاب/ پـای افشـرد .../ اسـبش بـه بـوی خصمی نامریی/ سـم کوبید/ و سـوی اسـب یال‌افشـان تندیش/ شـیهه کشـید. (آتشی، مجموعه اشـعار ۱۷۹-۱۸۱)

میوهٔ خونین نخلی تشـنه و مسـموم، استعاره از شخص شـاعر و اشـاره بـه گرفتاری‌هـای دلِ وحشـی و آزاد در بنـد شـهر و زندگی غریـب در آن اسـت. (رک، تمیمی: پلنگ درهٔ دیزاشـکن ۲۹۲):

دل، اکنـون کهنه‌سـندان هزارآهنگـر نفـرت/ دل، اکنـون میـوهٔ خونیـن نخلی تشـنه و مسـموم/ بلی، دل دیگـــــر آن دل نیسـت. (آتشـــــی: مجموعه اشعار ۳۴۱)

دور از نزاکت بـودن و همچنیـن اختـلال در نظـم امـور که لاشـهٔ درهم پاشـیدهٔ شـاعر در پیش پـای رهگذران ایجـاد می‌کنـد، از نمونـهٔ طنزهـای سـیاه در شـعر رحمانـی اسـت. او اعتـراض خـود را بـه نظـم و قانـون جدیـد چنیـن بیان داشـته اسـت:

و فکـر می‌کنـم/ کـه لاشـهٔ پاشـیده و کثیـف/ در پیش پـای رهگـذران، نیسـت/ چیزی جـز اختـلال/ در نظم، در امـور/ از ایـن گذشـته دور از نزاکـت اسـت/ قانون در ایـن میـان/ تکلیـف خویـش را به صراحـت ابـراز کرده اسـت/ هم شـهر زشـت می‌شـود/ هم سـدّ معبر اسـت (رحمانـی: مجموعه اشـعار ۲۸۹)

۴. ۱. حـسّ تلخـی کـه انسـان معاصـر در شـهر پیـدا می کنـد و عواطـف خـود را از دسـت رفته می-انـگارد. در ایوان کوچک ما، نام شـعری از مشـیری اسـت. (رک، مشـیری: بازتاب نفس صبحدمـان ۳۸۲-۳۸۵) وی این شـعر را بـرای دختـرش، «بهـار»، وقتی که هفت سـاله بود، سـروده است. احسـاس تلخ شاعری را بیان می‌کند کـه زندگی شهرنشـینی، محیطی آکنـده از دود، آهن و سـیمان «چیـزی» را در وجـود او گـم کرده اسـت. این مرگ فاجعه‌آمیز اسـت. نه تنها برای نویسـنده و شـاعر و هـر هنرمنـد دیگری؛ بلکـه برای هرانسـانی که بعد از انقلاب صنعتی از سرشـت طبیعت‌گرای خود دور شـده

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-03]

است و آن را گم کرده است. (شاکری‌یکتا: آسمانی‌تر از نام خورشید ۲۷۸/۱)

منوچهر آتشی در تقابلی دوگانه، تهران را نماد شهر قرار داده است. وی در این نوع اظهار نظرها از کاراکترها و شخصیت های تاریخی ـ فرهنگی ـ سیاسی که نامشان بر دیوارهای شهر حک شده است، کمک می گیرد و به صورت دیالوگ و گفتگوی دوجانبه درد و تلخی موجود را بیان می کند. شخصیت های این دیالوگ ها زنده اند و به مسایل موجود واکنش نشان می دهند. او وضعیت دردناک تهران را این گونه تصویرسازی کرده است:

ناصرخسرو/ در خیابان خود به تحیّر پرسه می‌زند/ و به کسانی که کنارش می‌گذرند و آهسته می‌گویند/ «اکس/ «کوکایین/ «داروهای تک‌نسخه./ «وایگر هم داریم/ «و ... تا دلت بخواهد! ...»/ ناصرِ خسرو غضبناک و سپس آرام می شود/ ««عقل» دارم/ دارویی گران؛ اما شفابخش/ من آنها را از دره های یمگان چیده ام/ از علف هایی که سال ها/ به جای نان خوردم/ تا کشف بزرگم را/ آشکارا نکنم برای قاتلانم»/ و دوره گرد مسخره ای/ ـ بلندتر از معمول آن خطه زیر گوشش می گوید به مسخره:/ «کپسولی از آن بساز و زیر زبانت/ بگذار!/ مردم امروز عقیم شده اند/ ـ از همه چیز!/ و جز «اکس» و «وایگر» و .../ چیزی بیدار نمی کند آن را در آنها»/ ناصرخسرو غضبناک و ناآرام فریاد می زند/ «کدام حرام زاده نام این خیابان منحصر را به نام نامی من کرده؟/ من که حجتم از قدیسان شما/ و داعی شمایم به شفا/ ـ و خدا؟»/ دلقک دوره گرد دومی/ قاه قاه می خندد:/ «عجب عقل فروشی! که چنین به تأمل سخن می گوید!/ آنها که گفتی همه را/ در استکانی B Complex حل کن/ و بر همه جایت بمال/ و یک راست برو به مرکز شهرک غرب/ (به تاکسی نگویی شهرک قدس!/ آنها هنوز این نام را ملکهٔ ذهن نکرده اند)/ بر!/ آنجا بر سکوهای در خانه های مجلل/ کسانی نشسته اند/ که با مخنثان نیز هم بالین می‌شوند/ (کلمهٔ رمز: «سی هزار پشت سبز»/ ـ یک وقت با طوطی عوضی نگیری؟!)/ ناصر خسرو می‌نویسد: به حجاز رسیدم. به حرم بزرگ/ سنگ ها از رخام بود/ و ستون ها شش گز هرکدام/ با قرنیس ها/ و مزیّن به ترمه های کرمانی/ و در گورستان مکه/ خرمای بم خیرات می کردند/ ـ در طبق طبی/ و باز می نویسد:/ از عبّادان از طریق سیراف و لیان/ به راه کرمان افتادم/ برجی از چشم دیدم، و در میدان، غریب باورم/ و دختری کور که به من گفت:/ تعجب مکن/ این برج در آیندهٔ تو نباشد/ در جشن پیروزی مخنث قجری/ بر زیباترین و شجاع ترین‌مرد جهان/ و ناصرِ خسرو پرسید:/ چشم تو پس؟/ دختر کور گفت:/ آن بالاترین‌چکاد، بر چکاد برج/ چشم من است/ از همان زمان/ خیره به راه بازگشت تو/ ناصرخسرو سپس می نویسد:/ به شهری رسیدم که می گفتند:/ فقط پنج ثانیه، از ساعت پنج صبح، طول کشید آنگاه/ با کولبار ارگش بر پشت/ به زیارت آناهیتا در کنگاور شتافت./ پیرمردی یک چشم گفت:/ غضب شدیم!/ زیراکه امسال/ خرما و نارنگی مان را/ حاضر نشدیم به سلف خران مفت کنیم/ این است که شد/ حلوای ختم کودکان و بیوه مان./ ناصر خسرو در آخر می نویسد:/ هوا به شکل گوگرد احمر بود/ و من به شکل روشنفکری احمق/ ـ از قرن بیست و یکم/ نشان «حجتی »ام را به ماندابی انداختم/ استرم را در باغ نارنگی رها کردم/ و با وانتی کرایه ای/ به یمگان برگشتم/ تا برگ سفرنامه ام را در آتش اندازم و از نو .../ همین هم/ انگیزه دیگر شد که دیگر/ از او سخن نگویند

و مردمان/ گنجشک شوند همه/ به سجده بر مُهر دانه های ارزن ارزان. (آتشی: مجموعه اشعار ۱۹۳۸-۱۹۴۲)

در مقدمه گفتیم که تاریخ معاصر ایران از پرجنب و جوش ترین و متلاطم ترین دوره های تاریخی است. از لحاظ سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی بارهای سنگینی را به دوش می کشیده است. هنرمندان و شاعران در این-برهه ها که می زیسته اند به مسایل موجود واکنش نشان

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-03]

می‌داده‌اند. بدبختی، فشار، ناتوانی، گرسنگی و تمام چیزهایی که آزادی و شرف انسانی را نادیده می‌گرفت، بر تمام اقشار جامعه سنگینی می‌کرد. شاعران معاصر این واقعیت‌های تلخ جامعه را در قالب ایماژهای کلامی ریختند تا بتوانند در فضای اختناق جامعه سخن بگویند. گاهی سخنشان به صراحت است و گاهی در هاله‌ای از ابهام هنری. «شهر» مرکز ثقل تقریباً تمام این نظریه-هاست. نماد و هیئت ایران است. البته ممکن است شهر تهران، شیراز، تبریز، اصفهان و یا مراکز دیگری که مدار و مرکز تحولات و جنب و جوش‌های سیاسی بود. ـ هنگام توضیح متن شعر مشخص می‌شود ـ البته «شهر» فقط به این موارد ختم نمی‌شود؛ بلکه محمل بسیاری دیگر از مسایل است.

۱. شهرهایی که نماد خواسته‌ها، آمال و آرزوهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هرچیز دیگر انسان ـ شاعر ـ که در نماد «شهر» متجلی شده است. البته این نماد می‌تواند مأخوذ از واقعیت باشد، یعنی واقعاً در ساختار و پیکرهٔ شهر چنین چیزهایی حاکم و جاری بود و هم می-تواند نماد مأخوذ از ذهن شاعر باشد که آن را در پیکرهٔ «شهر» ظاهر ساخته است.

برخی انتقادهایی که در قالب «شهر» بیان شده‌اند، به جزئیات شهر مربوط می‌شوند. از نظر ادبی به اینها مجاز کل و جزء گفته می‌شود.

از شهر سرد نام یکی از شعرهای شاملو است. (رک، شاملو: مجموعه آثار ۳۸۲-۳۸۴) در این شعر نیز شاملو به انتقاد از دوستان و اطرافیان، همچنین اجتماعی که در آن زندگی می‌کند پرداخته و نارضایتی خود را از آنان اعلام داشته است. محمد مختاری، دربارهٔ «شهر تاریک» در شعر «از شهر سرد ...» شاملو می‌نویسد: «در این شهر تاریک چه کسانی سکنی دارند؟ آنان یا دیگران یا به هرنامی خوانده شوند، کیانند؟ آیا همه بداندیشان و دشمنانند؟ یا ممکن است که انسان‌های عادی «قطعنامه» و قهرمانان به گوشه خزیدهٔ اکنون نیز در آن حضور داشته باشند؟ این همان شهر است که خود در آن زندگی را دریافته و شعر زندگی را با آحاد آن سروده است؛ اما اکنون دیگر در آن خانه زندگی نمی‌کند. جزیره‌ای در دریای تاریکی و تباهی، همچنان که پیش از شکست، عظمت قهرمانان در حکم چنین جزیره‌ای بود.» (مختاری: انسان در شعر معاصر ۳۳۴)

«شهر آشنا»، در این شعر، نمادِ محیط اجتماعی شاعر است. با توجه به مضمون این شعر، که انتقاد از ساکنان این شهر است، فضای شهر آشنا بسیارتیره و مرگ‌بار است. در این شعر، «سپیده‌دمان» حالت رمز به خود گرفته است. در این شعر، شاملو دوواقعهٔ اجتماعی را که از نظرگاه او یکی رسیدن به آستانهٔ پیروزی و سعادت و آزادی اجتماعی است و دیگر، تسلیم شدن و قبول شکست و گردن به ذلت و خواری‌نهادن، به کمک رمز «سپیده‌دمان» و زمینهٔ مناسب با حضور آن به موجزترین صورت ترسیم کرده است. (رک، پورنامداریان: سفر در مه ۲۱۵)

«پستی و تاریکی» جاودانه، در این شعر، صفت سرزمین مردم ناآشنا است. این پستی حاصل طرز تفکر سیاهِ آن مردم است:

سپیده‌دمان را دیدم/ که بر گُردهٔ اسبی سرکش بر دروازهٔ افق به انتظار ایستاده بود/ و آنگاه سپیده‌دمان را دیدم که نالان و نفس گرفته از مردمی که دیگر هوای سخن‌گفتن به سر نداشتند دیاری ناآشنا را راه می‌پرسید/ و در آن‌هنگام با خشمی پُرخروش به جانب شهر آشنا نگریست و سرزمین آنان را به پستی و تاریکی جاودانه دشنام گفت./ پدران از گورستان بازگشتند/ و زنان گرسنه بر بوریاها خفته بودند/ کبوتری از برج کهنه به آسمان ناپیدا پَر کشید/ و مردی جنازهٔ کودکی مرده‌زاد را بر درگاه تاریک نهاد./ ما دیگر به جانب شهر سرد باز نمی‌گردیم/ و من همهٔ جهان را در پیراهن گرم تو خلاصه می‌کنم. (شاملو: مجموعه آثار ۳۸۳)

باز ما ماندیم و شهر بی تپش، در اندیشهٔ اخوان

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-03]

تعمیم تباهی به همگان است. زنده یاد محمد مختاری معتقد است: «این تعمیم تباهی همگان و همه چیز و استثنای یک ما و من معدود، در تمام آثار بعدی شاعر مشهود است و از همین راه است که کم کم مبارزهٔ شکست خورده به دوران شکست و دوران شکست به دوران زندگی شکست و دوران زندگی شکست به کل جهان شکست آغاز می شود؛ اما یک«من» یا «ما» معین نیز جدا می ماند که با آن همه هم‌شکلی ابتذال دوفساد از درِ تعارض و گاه نیز از درِ ستیز درمی‌آید. من و مایی که از یک سو می‌توانست نمودار روح مطلق انسانی باشد و از سوی دیگر نشانه های داوری عقل کل مآبانه را داراست. بر همین منوال است که یک مقایسهٔ نهایی میان این روحِ وارستهٔ انسانی و دیگران رخ می‌نماید و در «من» یا «ما» متجلی می شود که هم شاعر است و هم مبارز، هم قهرمان است و هم نماد پایداری و ستم‌دیدگی، شرح مقاومت این خویشتن، در برابر دریوزگی، فرار، فریب، دروغ و ... دیگران آغاز می شود. در این تفاوت دیدگاه یک‌چشم‌به‌راه که آخرین حرفش ستون است و فَرَج، نمایان می گردد.» (مختاری: انسان در شعر معاصر ۴۶۴- ۴۶۵):

باز ما ماندیم و شهر بی تپش/ وآنچه کفتارست و گرگ و روبه ست/ گاه می گویم فغانی برکشم/ بازمی بینم صدایم کوته ست. (اخوان: آخر شاهنامه ۲۳)

۲. ایران تحت سلطه

به سبب انقلاب مشروطه، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و اتفاقات سرنوشت ساز سیاسی دیگر، ایران زمانی در تلاطم بود. پس از مشروطه، ایران به سبب سیاست حاکمان، رنگ آزادی را ندید. پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز وضع بسیارفجیعی در ایران حاکم بود. هنرمندان معاصر این وضعیت ایران را در «شهر» جستجو کرده، نشان داده اند.

چنین اوضاعی زمینه ساز حذف و کنارگذاشتن انسانیت و درآمیختگی خشونت و رفتار انسان هاست. شاملو به این قوانین اعتراض کرده است:

در سیل عبوس بی‌توقف، در بستر شهر چای به جلو خزیده بود/ فراموش‌شدگان از دریاچه و دشت و تپه سرازیر می‌شدند تا حقیقت بیمار را نجات بخشند و به یادآوردن انسانیت را به فراموش‌کنندگان فرمان دهند. (شاملو: مجموعه آثار ۲۴۵)

در کوچه می‌بارد و در خانه گرما نیست/ حقیقت از شهر زندگان گریخته است؛ من با تمام حماسه‌های ام به گورستان خواهم رفت .../ و تنها/ چراکه/ به راستراهی کدامین هم‌سفر اطمینان می‌توان داشت؟ (همان: ۲۹۹)

«غرفه‌های شهرداری»، در شبانهٔ (عصر عظمت غول‌آسایِ عمارت‌ها ...)ی، اشاره است به زندان‌ها و اعدام‌ها. شاملو با کاربرد این عبارت به صورت طنزآمیز، شعر را به سمت طنز سیاسی ـ اجتماعی و نشان دادن فجایع موجود در جامعه کشانده است: وهم عظیم و اوج رسوایی نیست/ سیاحتی‌ست با تلاش‌ها و دست و پاکردن‌ها/ بر سر جایی بهتر:/ [از روتاقِ ماشین/ جون کندنِ شو بهتر می‌شه دید/ تا از تو غرفه‌های شهرداری] ... (همان: ۵۱۸)

«مزارآباد شهر بی‌طپش»، کنایه از جامعهٔ شاعر پس از کودتای ۲۸ مرداد است. (دستغیب: نگاهی به مهدی اخوان ثالث ۱۱۵):

در مزارآباد شهر بی‌طپش/ وای جغدی هم نمی‌آید به گوش/ دردمندان بی‌خروش و بی‌فغان/ خشمناکان بی‌فغان و بی‌خروش (اخوان: آخر شاهنامه ۲۲)

۳. غربت و تنهایی انسان در جامعه و دورهٔ معاصر

شاعران معاصر مانند شاملو، اخوان، سپهری، فروغ، هریک از آمال و اندیشه های خاصی برخودار بودند. بدیهی است که هریک بنا به مشرب خود، غم تنهاییشان را در جهان معاصر به تصویر کشیده اند. هنگام تحلیل اشعار آنان به این موارد برمی خوریم. «به باغ همسفران» نام شعری از سپهری است. (رک، سپهری: هشت کتاب ۳۹۴-۳۹۷) این تنها شعر سپهری است که ندایی از عشق زمینی، خواننده را یک باره از مقام ادراک و آگاهیش نسبت به او، به جای دیگر می‌نشاند. به باغ همسفران، عاشقانه‌ای

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-03]

پرژرفا از تعامل عاطفی و روانی شاعر و معشوق و نیاز وی به صراحت تکرار و حضور ایمنی‌بخش و تسلادهندهٔ معشوق است. این شعر از رابطهٔ خاص عاطفی و مهرآمیز عمیق میان شاعر و معشوق حکایت می‌کند. عاشقانه‌ای که از نظام سنتی راز و نیاز در آن خبری نیست. رابطه، رابطه‌ای روانی است بر بستر مهر و عاطفه و معشوق (= زن)، موجودی است نه برآمده بر زیبایی‌های کلیشه‌ای، که انسانی با حجم عاطفی و کارمایهٔ مهرورزی شگرف است. (رک، بهفر: معرفی و شناخت سهراب سپهری ۲۲۲) این شعر از نمونه های است که در آن شاعر احساس غربت و تنهایی کرده است. سهراب خود را تنها و غریب می داند؛ حتی تنهاتر از طعم تصنیفی که کوچه ها از درک آن عاجزند؛ اما در تنهایی سهراب عظمتی نهفته است. او تنهایی اش بیکران است و به همین دلیل است که عشق نیز با تمامی بیکرانی اش به تنهایی او هجوم آورده است:

... در ابعاد این عصر خاموش/ من از طعم تصنیف در متن ادراک یک کوچه تنهاترم/ بیا تا برایت بگویم چه اندازه تنهایی من بزرگ است. (سپهری: هشت کتاب ۳۹۵)

عصر خاموشی، قرن بیستم است که سپهری در آن احساس تنهایی می کند. او با تعابیر گوناگونی این تنهایی را به تصویر می کشد. طعم تصنیف در متن ادراک یک‌کوچه، تعبیر و تجسمی برای نشان دادن سپهری در این قرن است:

در این کوچه‌هایی که تاریک هستند/ من از حاصل ضرب تردید و کبریت می ترسم/ من از سطح سیمانی قرن می ترسم/ بیا تا نترسم من از شهرهایی که خاک سیاشان چراگاه جرثقیل است. (همان: ۳۹۶)

این بند تصویری خوفناک از قرن بیستم است که سهراب آن را به زیبایی به تصویر می کشد. سطح سیمانی قرن، چهره ای از عصر صنعت است. کوچه های تاریک، مکانی است که هیچ نور معرفت و شناختی در آن نیست. خاک سیاه، خاکی است که دور از سبزه و ترکیب یافته از دود و رنگ سیاه فلزات است. سپهری در این فضای تاریک و ناهمگون، خود را تنها و غریب می بیند و از آن می ترسد. اکنون او از محبوب خود می خواهد که در این عصر او را تنها نگذارد و تا مرز بودن، وی را همراهی کند. تنهایی و غربت سهراب به این علت است که او هیچ-نشانه ای از نور و روشنایی در کوچه ها نمی بیند و از محبوب می خواهد که او را لحظه ای در این شهرهای پر از دود و سیاهی نگذارد:

صدا کن مرا/ صدای تو خوب است/ صدای تو سبزینهٔ آن گیاه عجیبی است/ که در انتهای صمیمیت حزن می روید. (همان: ۳۹۴- ۳۹۵)

«دیدار در شب» نام شعری از فروغ فرخزاد است. (رک، فروغ: دیوان اشعار ۳۷۷) شمیسا درباره این شعر می‌گوید: «دیدار در شب مثل اکثر شعرهای فروغ تنهایی انسان (و مخصوصاً زنی تنها) را در اجتماعی تباه نشان می‌دهد. شاعر که زنی آگاه و روشنفکر است می‌بیند و عذاب می‌کشد در این شعر مدرن، گفتگویی تکان‌دهنده بین شاعر و درون او جریان دارد. لحن شعر دردناک و غم‌زده است و فضای آن دیونوسزی و تاریک. این شعر روح دردمندی را که در درون فروغ این شاعر بزرگ به آهستگی نفس می‌کشید، به خوبی ترسیم کرده است.» (شمیسا: راهنمای ادبیات معاصر ۲۹۱)

دیدار در شب یکی از موثرترین و تکان دهنده‌ترین اشعار ادبیات فارسی است: نمونهٔ کهن یا Prototype این گونه اشعار همان معراج‌نامه‌ها و سفرهای مینوی به جهان روح و دوزخ و بهشت، نظیر کمدی الهی دانته و ارداویراف نامه ... است این مضمون در قرن معاصر تبدیل به سفر به شهرهای وهمی و گردش در خیابان‌های شبانه و مه‌آلود گردید.» (همان: نگاهی به فروغ ۱۸۸)

فروغ درباره این شعر گفته است: «من به قیافهٔ آدم‌هایی که یک موقع ادعاهای وحشتناکی داشتند نگاه می‌کردم و پیش خود فکر می‌کردم اینکه جلویِ من نشسته همان است که مثلاً هفت سال پیش نشسته بود؟ آیا اگر این، آن را ببینند، اصلاً

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-03]

می‌شناسد؟ همه چیز وارونه شده بود. حتی خودم وارونه شده بودم. از یأس خودم بدم می‌آمد و تعجب می‌کردم این شعر نتیجهٔ دقت است. بعد از این شعر توانستم یک کمی خودم را درست کنم. در متن فکرها و عقیده‌هایم دست بردم و روی بعضی حالت‌های خودم خط قرمز کشیدم؛ اما دنیای بیرون هنوز همان شکل است، آنقدر وارونه است که نمی‌خواهم باورش کنم. من روی زبان این شعر هم کار کردم؛ اما با بعضی قسمت‌هایش هنوز موافق نیستم.» (جلالی: در غروبی ابدی ۱۸۰)

۴. **فساد و بدبختی‌های موجود در شهر** که برگرفته از اختناق سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و مأخوذ از فساد سیاسی است.

در شعر رحمانی، شهردار، نماد حاکمان فاسد جامعه است. در یکی از بخش‌های شعر «تبعید در چنبر زنجیر»، شهرداران، استعاره از ساواکیان است:

شهرداران کفن رسمی بر تن کردند/ هدیه‌شان؟/ قفل زرینی بود/ بوی/ نعش من و تو/ بوی نعش پدران و پسران از پس در می‌آمد/ شهرداران گفتند:/ نسل در تکوین است/ نعش‌ها نعره کشیدند: فریب است فریب/ مرگ در تمرین است! (رحمانی: مجموعه اشعار ۲۷۱)

با تحلیل شعر معاصر، مشخص می شود که شهر دارای کاراکتر و شخصیت خاصی است. هر یک از شاعران بنا به مشرب خود، تعریف خاصی از آن داده و نظریات خود را در آن ریخته اند. شهر هم بار سیاسی دارد؛ هم بار فرهنگی و هم بار اجتماعی. هنرمندان بی قانونی، آشوب، درهم ریختگی، فقر، فحشا، و تمام ناملایماتش را دیده، در قالب ایماژها، تصویرها و نمادهای شعر نشان داده اند.

شهر فقط در این موارد خلاصه نمی شود. بحث آرمانشهر و مدینهٔ فاضله و غم غربت نیز در آن پی ریزی شده است. در فرصت های آینده درخصوص آنها نیز بحث خواهد شد.

منابع و ماخذ

آتشی، منوچهر (۱۳۷۶) مجموعه‌اشعار، تهران، نگاه.

اخوان ثالث، مهدی (۱۳۸۵) آخر شاهنامه، تهران، زمستان.

ـــــــــــــ (۱۳۸۶) ارغنون، تهران، زمستان.

ـــــــــــــ (۱۳۸۶) از این اوستا، تهران، زمستان.

ـــــــــــــ (۱۳۷۱) تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم، تهران، مروارید.

ـــــــــــــ (۱۳۸۵) زمستان، تهران، زمستان.

ـــــــــــــ (۱۳۸۵) سه‌کتاب، مجموعهٔ در حیاط کوچک پاییز، در زندان؛ زندگی می گوید، اما باز باید زیست ...؛ دوزخ، اما سرد، تهران، زمستان.

ـــــــــــــ (۱۳۸۵) سواحلی و خوزیات، تهران، زمستان.

پرهام، مهدی (۱۳۸۳) امید در کام نومیدی، تهران، آبی.

پورنامداریان، تقی (۱۳۷۴) سفر در مه (تأملی در شعر شاملو)، تهران، نوروز.

تمیمی، فرخ (۱۳۷۷) پلنگ درهٔ دیزاشکن، تهران، ثالث.

توللی، فریدون (۱۳۲۹) رها، شیراز، (بی‌نا).

جلالی، بهروز (۱۳۷۶) در غروبی ابدی، تهران، مروارید.

رحمانی، نصرت (۱۳۸۵) مجموعه‌اشعار، تهران، نگاه.

رشیدیان، بهزاد (۱۳۷۰) بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی، تهران، گستره.

سپهری، پری‌دخت (۱۳۷۵) سهراب، مرغ مهاجر، تهران، طهوری.

سپهری، سهراب (۱۳۸۰) هشت‌کتاب، تهران، طهوری.

شاکری یکتا، محمدعلی (۱۳۸۴) آسمانی‌تر از نام خورشید، تهران، ثالث.

شاملو، احمد (۱۳۸۰) مجموعه‌آثار، تهران، نگاه.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶) آیینه‌ای برای صداها، تهران، سخن.

ـــــــــــــ (۱۳۶۶) صور خیال در شعر فارسی، تهران، آگه.

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-03]

ـــــــــــــــــــــ (۱۳۷۶) هـزارۀ دوم آهـوی کوهـی، تهـران، سـخن.
شمیسـا، سـیروس (۱۳۸۳) راهنمـای ادبیـات معاصـر، تهـران، میترا.
ـــــــــــــــ (۱۳۷۰) نگاهـی بـه فـروغ، تهـران، مروارید.
فرخـزاد، فـروغ. (۱۳۷۹) دیـوان اشـعار، بـه کوشـش بهـروز جلالـی، تهـران، مروارید.
کسـرایی، سـیاوش (۱۳۸۶) مجموعه‌شـعرها، تهـران، کتاب نـادر.
مختـاری، محمـد (۱۳۷۲) انسـان در شـعر معاصـر، تهـران، تـوس.
مـرادی کوچـی، شـهناز (۱۳۷۹) شـناخت‌نامۀ فـروغ فرخـزاد، تهـران، قطـره.
مشـیری، فریـدون (۱۳۸۶) بازتـاب نفـس صبحدمـان، تهران، چشـمه.
مصاحـب، غلامحسـین (۱۳۸۰) دایرۀالمعارف فارسـی، تهـران، خوارزمی.

[Downloaded from ijurm.imo.org.ir on 2026-11-03]